

۱۴۴۹۸۴۰

- جهان نو -

آوای کوهستان

یاسوناری کاواباتا

ترجمه‌ی داریوش قهرمان‌پور

www.ketab.ir



سرشناسه: کاواباتا، یاسوناری، ۱۹۹۹-۱۹۷۷

Kawabata, Yasunari

عنوان و نام پدیدآور: آوای کوهستان / یاسوناری کاواباتا، ترجمه‌ی خاریوش قهرمان‌پور

مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۹۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۷۶۷-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فنیاً

یادداشت: عنوان اصلی: The Sound of the Mountain, c 1970

موضوع: داستان‌های بلند ژاپنی - قرن ۲۰ م

موضوع: Novel, Japanese--20th century

شناسه‌ی افزوده: قهرمان‌پور، خاریوش، ۱۳۲۹، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۸۴۱۹ الف / PL۸۳۶

رده‌بندی دهی: ۸۹۵/۶۳۴۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۴۷۱۸۵۶

آوای کوهستان

پاسوناری کاواباتا

ترجمه‌ی داریوش قهرمان‌پور

ویراستار: نینا رزندی

مدیر هنری: فواد فراهانی

همکاران آماده‌سازی: رها رضایی‌زاد، زهرا یازبان شتربانی

ناظر تولید: امیرحسین نجحوانی

چاپ: پردیس دانش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰، تهران

ناظر فنی چاپ: پورسفا امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازتی کتبی ناشر است.

شابکد ۹-۷۶۷-۲۲۹-۶۰۰-۹۷۸

دفتر مرکزی نشر چشمه: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان: تهران، خیابان کریم‌خان زنده‌نیش، میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کووش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کووش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن: تهران، شهرک قدس، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیاپش، خیابان حافظی، نیش خیابان فخرمقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان شریعتی، رویه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن: ۰۱۱) ۳۲۳۳۴۵۷۱ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کارگر: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دلشدگان: مشهد، بلوار وکیل‌آباد، بین وکیل‌آباد مجده و بیست (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۰۵۱) ۳۸۶۷۸۵۸۷ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی رشت: رشت، خیابان معلم، میدان سرکل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم. تلفن: ۰۹۰) ۲۱۴۹۸۴۸۹ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی البرز: کرج، عطیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهادمال، طبقه‌ی پنجم. تلفن: ۰۲۶) ۳۵۷۷۷۵۰۱

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

تلفن پخش کتاب چشمه:

۷۷۷ ۸۸ ۵۰۲

مقدمه

سوزان سانتاگ نویسندگان بزرگ را به دو دسته تقسیم می‌کند: شوهرها و معشوق‌ها. شوهرها تکیه‌گاه‌اند، فهیم، سخی، برازنده و دارای سایر فضایل استوار. در ادبیات ژاپن، که پُر است از نویسندگان معشوق‌صفت^۱، یاسوناری کاواباتا استواری یک پدر و یک استاد همیشه قابل اتکا را به تمامی در خود دارد. کاواباتا در سال‌های پایانی قرن نوزده (۱۸۹۹) در خانواده‌ای کاملاً مرفه و فرهنگی به دنیا آمد. با این‌که قبل از نه‌سالگی مادر بزرگ، پدر، مادر و تنها خواهرش را از دست داد، اجازه نداد در رشد و بالندگی‌اش دچار نقصان شود و به طرز خیره‌کننده‌ای پله‌های موفقیت را یکی‌یکی و با عزمی راسخ بالا رفت. در بیست و پنج‌سالگی، فارغ‌التحصیل رشته‌ی ادبیات از دانشگاه امپراتوری توکیو شد. سال بعد اولین رمانش، رقصنده‌ی ایزو، را منتشر کرد که جامعه‌ی ادبی ژاپن را به شدت مجذوب خود کرد. در همین سال، ستون اصلی گروه نویسندگان جوانی شد که نشریه‌ی معتبر بونگه نی جیدانی (ادبیات معاصر) را منتشر کردند. آن‌ها که همگی زیر سی سال داشتند پایه‌گذار قدرتمندترین نحله‌ی ادبی ژاپن شدند که با تقلید ادبیات رئالیستی رایج، به تقلید از ادبیات

۱. سانتاگ آن‌ها را بی‌ثبات، خودخواه، غیرقابل اتکا و خشن معرفی می‌کند که از فضا زنان، با همان خوانندگان، میل مهارناپذیری به آنان دارند.

غربی، مخالف بود. در ۱۹۳۱ ازدواج کرد و در تمام عمر در کاماکورا، پایتخت سامورایی‌ها، زندگی کرد.

آقای نویسنده در سال‌های بعد نیز بی‌هیچ اعوجاجی در مسیر ترقی گام برمی‌داشت. هیچ‌گاه تندروی یا کندروی نکرد. در طی جنگ جهانی دوم، نه طرف‌دار میلیتاریسم ژاپنی شد و نه جذب اندیشه‌های غربی. ترجیح داد در سال‌های جنگ به مطالعه‌ی دقیق رمان قرن یازدهمی ژاپن یعنی افسانه‌های گنجی پردازد.

کاواباتا در تمام سال‌های زندگی به عنوان محترم‌ترین نویسنده‌ی ژاپنی در قلب اتفاق‌های ادبی کشورش ماند. یکی از پایه‌گذاران مهم‌ترین جایزه‌ی ادبی ژاپن^۱ و مدتی یکی از پرنفوذترین داوران آن بود. همچنین سال‌ها، در مقام رئیس مقتدر انجمن قلم ژاپن، کاشف و حامی نویسندگان جوانی همچون یوکیو میشیما شده بنابراین اصلاً نباید تعجب کرد اولین نویسنده‌ی ژاپنی باشد که جایزه‌ی نوبل ادبیات را، در سال ۱۹۶۸، می‌گیرد و جهانیان را با جریان فوق‌العاده ارزشمند ادبیات کشورش آشنا می‌کند.

دو مرحله از زندگی اش بیش‌تر می‌تواند نگاه او را به جهان و آدابش را نشان دهد. یکی از آن‌ها مربوط است به دعوی همیشگی اش با اوسامو دازای، نویسنده‌ی چپ‌گرا و بزرگ ژاپنی. دازای، در سال اول برگزاری جایزه‌ی آکوتاگاوا، رمان شایورا منتشر کرده بود که هم در فروش و هم در توجه منتقدان بسیار کامیاب بود. همان سال کاواباتا داور جایزه بود و طبیعی است دازای با زندگی بیش‌ازحد ولنگارانه اش — نویسنده‌ی معشوق صفت تمام‌عیاری است که یک فقط قلم از مصادیقش شش‌بار خودکشی است — برنده‌ی جایزه نباشد. کاواباتا در مورد دازای و دلیل جایزه نبردش اظهار می‌کند: «کارهای دازای

۱. این جایزه به نام اولین نویسنده‌ی مدرن مهم ژاپنی، ریونوسوکه آکوتاگاوا نویسنده‌ی داستان مشهور راشومون است که از ۱۹۳۵ سالی دوبار اعطا می‌شود.

انباشته از ایده‌های ادبی‌اند، اما آن‌گونه که من می‌بینم، ابر شومی بر زندگی‌اش سایه انداخته که شوربختانه استعدادش را به هدر می‌برد.»^۱

حادثه‌ی دوم اما تکان‌دهنده‌تر و بیش‌تر گویای روحیه‌ی خاص و استوار این مرد است. و مربوط می‌شود به هاراگیری یار، هم‌دم و به نوعی فرزند معنوی‌اش یوکیو میشیما.

قرار است در هاراگیری، بعد از آن‌که میشیما شکم خود را درید و روده‌هایش را پخش کرد، دستیارش، برای تمام کردن کار، با ششمیر سامورایی گردنش را قطع کند. میشیما آن‌چه باید می‌کند اما دستیار چنان هول می‌کند که نمی‌تواند ضربه را درست فرود آورد. سر نیمه‌بریده بر تن می‌ماند. در این جاست که معشوق میشیما وارد کارزار می‌شود و با یک ضربه، سر نویسنده‌ی یاغی را از تن جدا می‌کند. باسوناری کاواباتا از اولین افرادی است که پا به آن مکان حادثه‌ی دهشتناک می‌گذارد به صحنه نگاه می‌کند. گمان می‌کنید عکس‌العملش چیست؟ نویسنده‌ی شهر، ستون ادبیات ژاپن، چندبار با خشم سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید «چه دست و پا چلفتی!»

آغاز عمیق‌ترین و طولانی‌ترین مؤانست یک جوان هجده‌ساله‌ی ایرانی با یک کتاب در زمستانی سرد اتفاق افتاد. در یکی از بعدازظهرهای افسرده‌ی مشهد، به سال ۱۳۶۸. شهر نرم نرم زیر لایه‌ی نوآمده‌ی برفی خواب‌آلود خمیازه می‌کشید. جوان اواخر بحران اعتقادی سختش را می‌گذراند. مدتی بود در خیابان ارگ، روبه‌روی پارک ملی، اگر نگوییم بزرگ‌ترین، یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌فروشی‌های ایران افتتاح شده بود. جوان ده دقیقه‌ای در کتاب‌فروشی ایستاد تا گرم شود. بعد، در قفسه‌ی رمان‌های آسیایی، کتاب جدیدی دید.

۱. دزای در نوشته‌ای در همان سال به این نظر کاواباتا واکنش نشان داد و گفت «نه، به نظر آقا وقت را با پرورش برنده گذراندن و به برنامه‌های رقص رفتن زندگی است» این پاسخ نشان‌دهنده‌ی تفاوت نوع زیست و نگاه این دو نویسنده‌ی بزرگ است.

کتاب البته چهار پنج سال پیش منتشر شده بود، اما او آن را تازه می‌دید. آوای کوهستان نوشته‌ی یاسوناری کاواباتا. آن را خرید. تصمیم گرفت زیر بارش غمبار برف پیاده تا خانه برود. بارش تا صبح بود و خواندن رمان نیز.

سال بعد، با نشستن اولین برف، ناخودآگاه سمت خواندن آن کتاب رفت. لذت همچنان یگانه بود. و سال بعدتر نیز. و این اتفاق بیست و پنج سال پیاپی افتاد. یعنی با نشستن اولین برف، سمت خواندن کتاب می‌رفت. دوبار کتاب را گم کرد و هر بار دوستانی که می‌دانستند او چه قدر به این کتاب (حالا کاملاً نایاب) وابسته است آن را یافتند و برایش خریدند. تا بالاخره در سال نود و چهار اولین برف به زمین نشست و آب شد و مرد میان سال ناگهان زد به پیشانی اش که ای وای ارمان کاواباتا را نخواندم! آن زمان گمان کرد خدا حافظی مهرآمیز و تلخی با یک دوران است انگار. اما سه سال بعد، وقتی باز اولین برف‌ها آسمان را به قصد خاک ترک کردند، سرانگشتانش بهانه‌ی توروک کتاب ژاپنی، که حاوی سه رمان آوای کوهستان، سرزمین برف و هزار درنا، را گرفت. و باز تا همین سال همچنان می‌خواندش.

با یک حساب سرانگشتی، من این رمان را بیست و نه بار خوانده‌ام. آیا به احوال من در وقت اولین مواجهه‌ام با آن مربوط است؟ حتماً. آیا به خودرمان‌ها هیچ ربطی ندارد؟ غیر ممکن است. اما ربطش چیست؟

قول معروفی است از نویسنده‌ی فقید کشورمان، هوشنگ گلشیری، که «داستان نباید به هدف بزند. باید به کنار هدف بزند تا خواننده خودش هدف را دریابد.» این نگاه، که ریشه در مینیمالیسم داستان کوتاه امریکایی دارد، سال‌هاست بر ادبیات داستانی ما سایه افکن است و باعث شده، چه در جزئیات و پرداخت صحنه‌ها و چه در کلیات و سوژه‌ی داستان‌ها، نویسندگان مان همیشه در حول و حوش مسائل حرکت کنند و، از ترس کلیشه‌ای شدن، قلب اهداف را نشانه نروند. برای همین در عمده‌ی داستان‌های ما نیروهای متضادِ دراماتیک

بدون برخورد های سنگین از کنار هم رد می شوند. بهتر است برای فهم بهتر مطلب از یکی از رمان های کاواباتا مثالی بزنم.

در صحنه ی آغازین رمان سرزمین برف، روشنفکری میان سال، که به شدت دچار ملال ناشی از تمدن شده، در قطاری هم سفری دختری نیمه دیوانه - نیمه قدیسی می شود که گویی همین حالا از آسمان فرود آمده است. در این صحنه، آن ها صرفاً هم سفرند و با هم هیچ کلمه ای رد و بدل نمی کنند. وقتی برای اولین بار رمان را می خواندم، با خودم گفتم بله! دقیقاً نویسنده به کنار هدف زده و قطعاً این دو با هم ملاقات کاملی نخواهند داشت و تا پایان رمان چندبازی صرفاً از کنار هم رد خواهند شد و خواننده خودش تأثیر آن ها بر یکدیگر را در خواهد یافت. مگر می شود نیمه دیوانه - نیمه قدیسی را به سخن گفتن واداشت و حاصل کار سبک و کلیشه ای نشود؟ اما رمان در یک سوم پایانی خود صحنه ای چنان باشکوه بین آن دو تدارک دیده که حتی فکر کردن به نوشتش دل شیر می خواهد چه رسد به شاهکار در آوردنش که اتفاقاً تخصص کاواباتا است.

نگاه مینیمالیسمی و کنارهدفی در مورد سوژه ها نیز چنین راهبردی را انتخاب می کند. در این نگاه، معمولاً از پرداختن به بست های ریشه دار فرهنگی، از ترس کلیشه ای و توریستی شدن داستان، پرهیز می شود. به جز نویسندگان توده گرا، که بیش تر جنبه ی تبلیغات سیاسی از ادبیات مد نظرشان بود، کم تر نویسنده ی مدرنی در چهل پنجاه سال گذشته به فضا هایی نظیر قالی بافی، گلاب گیری، کاشت و برداشت زعفران، شبیه خوانی، هیئت های عزاداری، زورخانه، مینیاتور و... پرداخته است. حقیقتاً هم بسیار سخت است و توانایی تام می خواهد به این فضاها وارد شوی و همان طور که اشاره شد نتیجه همچنان هنر بماند.

اما هستند نویسندگانی که شجاعانه، به پُر تکرارترین وجوه فرهنگی سرزمین خود شیرجه می زنند و تقریباً به هر چه دست می زنند نه تنها کلیشه و

تورستی نمی‌شود بلکه سرانجام شاهکاری پدید می‌آورند. یاسوناری کاواباتا یکی از آن‌هاست. دیدیم که او در جوانی گروهی تشکیل داد و مجله‌ای منتشر کرد که اتفاقاً هدفش بازگشت به سنت‌ها و وجوه فرهنگی ژاپن بود. از همان اولین اثر، که رقاصه‌های دوره‌گرد ژاپن را مرکز رمانش قرار داد، در سرزمین برف یک گیشا را نبض تپنده‌ی رمانش کرد، در هزار درنا به مراسم چای و ظرایف آن پرداخت، در زیبایی و اندوه به فضای هنرپیشگی ژاپن و در استاد گو به بازی سنتی گو یا وی چی ژاپنی سرک کشید و در کیوتو به این پایتخت قدیمی هنر و فرهنگ ژاپن می‌رود تا در شهر بافندگان کمر بند، طراحان کیمونو و استادان مراسم چای و خوش‌نویسی پرسه‌ای بزند. همچنین در همین آوای کوهستان، ضمن تصویر کردن زندگی روزمره‌ی یک خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط و معمولی ژاپنی، به هنر نمایشی کابوکی و نقاب‌های مخصوصش و نیز پرورش گیاهان زینتی ژاپنی بارها سرک می‌زند.

کاواباتا تنها در مکان‌ها و سوژه‌ها از سنت کشورش بهره نمی‌برد. بلکه فرم و روح اثرش هم فوق‌العاده ژاپنی است. به‌ویژه در توصیف طبیعت و حالات روحی قهرمانانش با سبک فوق‌العاده‌ی خاص خودش که حقیقتاً به روح هایکو پهلومی‌زند.

اگر هایکورا از یک سو مفاهیمی بدانیم که به قید کلمه دولمی آیند و از سوی دیگر از فرط بدیهی بودن چهره در نقاب ناپیدایی می‌کشند، نوع توصیف‌های کاواباتا، به‌ویژه در همین آوای کوهستان، هایکوار است که به گمانم مرحوم داریوش قهرمان‌پور توانسته تا حد زیادی از پس آن برآید. به‌ویژه در باب طبیعت و فصل‌ها که در آثار کاواباتا دقیقاً همچون هایکو اهمیتی بنیادین دارد. رمان مملو است از تصاویر برق‌آسا و کوتاه از بی‌مانندی، شکوه و خرد درختان، بوته‌ها، گل‌ها، حشرات، پرندگان، ماه، کوهستان، شب، خورشید، روز، باران و مه. یک ضیافت تمام‌عیار از رنگین‌کمان روح آدمی در سیلان طبیعت.

اما بزرگ‌ترین اشتباه این است که گمان کنیم استاد تمامی همچون کاواباتا

رمان نویس کارش صرفاً مغازله باشعرو طبیعت است و پوست کدر اجتماعش را هیچ نمی شکافد و برهنگی گاه متعفنش را نمایش نمی دهد.

گفتم که هر سال این رمان می خواندم. تقریباً تا سال دهم بیش تر مفتون رسوخ طبیعت در رمان بودم. در مرکز رمان، مسائل خانواده ای قرار دارد که از یک سو قصد دارد، به مدد سنت ها، زخم هایش را ترمیم کند و از سوی دیگر دنیای بی رحم مدرن در حال منفجر کردن آن از درون است. هر خواننده ای ممکن است همانند من تا مدت ها گمان کند صرفاً دارد ماجرای خانوادگی را با لعلایی از هایکو می خواند. اما تازه در دهمین سال بود که از پی خواندن صحنه ای متوجه شدم جان رمان چیست. در آن صحنه ناگهان پدر پیر خانواده پس از یک سکوت طولانی از پسر جوانش، که در جنگ دوم جهانی شرکت داشته، می پرسد: «راستی تو در جنگ آدم گشتی؟»

تازه در آن هنگام بود که فهمیدم او! آوای کوهستان رمانی درباره زخم های چیزی پلشت و انسانی به نام جنگ است. وارد جزئیات نمی شوم چون داستان لو خواهد رفت، اما از شما می خواهم وقتی دارید رمان را می خوانید، ضمن لذت بردن تام از توصیف و تغزل و طبیعت، حواس تان به این نکته هم باشد تا به طور کامل روح رمان را دریابید.

آن هایی که عاقبت یاسوناری کاوباتا را می دانند، به احتمال قوی، ابتدای این مطلب، وقتی ادعا کردم او دارای فضایل استواری بود، روترش کرده اند. احتمالاً آن ها هم می دانند خودکشی در ژاپن اصلاً نشانه ای ضعف نیست. خودکشی مراسمی آیینی است که گاه تماماً عملی عاشقانه و گاه رفتاری سامورایی و حماسی است. حتی اگر کاوباتای سنت گرا در سخنرانی مراسم نوبلش، غمگین از هاراگیری میشیما، گفته باشد «هر چه هم انسان از جهان بیگانه شده باشد، خودکشی راه حل نیست. هر اندازه انسانی که دست به خودکشی زده باشد، در خور ستایش باشد، بسیار دورتر از قدیسان جای دارد.»